زندگی حضرت علیÓ

(ویژه‌ی نوجوانان)

تألیف:

دکتر مصطفی سباعی

ترجمه:

امیر صادق تبریزی

عنوان کتاب: زندگی حضرت علی

تألیف: دکتر مصطفی سباعی

ترجمه: امیر صادق تبریزی

موضوع: اهل بیت، صحابه و تابعین

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار ناشر

کتاب حاضر فصلی از کتاب «**عظماؤنا في التاریخ**» تألیف: بزرگ مرد تاریخ معاصر مرحوم دکتر مصطفی السباعی / است که توسط آقای امیر صادق تبریزی با عنوان «ستارگان هدایت در تاریخ اسلام» چاپ و منتشر شده است.

با توجه به اینکه فصل مربوط به زندگی خلیفه‌ی چهارم؛ حضرت علی رضی الله عنه بسیار مفید و مختصر نوشته شده است، این فصل کتاب مذکور به تنهایی و در جزوه‌ای کوچک جهت آشنایی با زندگی حضرت علی از دیدگاه اهل سنت، چاپ شد، امید است که مورد استفاده‌ی خوانندگان گرامی قرار بگیرد.

بسم الله الرحمن الرحیم

شرح حال آن بزرگوار

۱- اولین کودکی بود که مسلمان شد و با پیامبر Õ نماز گزارد[1].

۲- پیامبر Õ شب هجرت او را در بستر خود نهاد و وی را مسئول کرد تا امانت‌های مشرکین را پس دهد.

۳- در سال دوم هجرت پیغمبر Õ دخترش فاطمه á را به عقد نکاح او در آورد.

٤- تا فاطمه á زنده بود زن دیگری را عقد نکرد، فاطمه á شش ماه بعد از رحلت رسول خدا Õ فوت کرد.

۵- وقتی که مسلمان شد ده سال داشت و موقع هجرت بیست و دو ساله بود، هنگام رحلت پیامبر Õ سی و سه سال داشت و زمانی که به شهادت رسید شصت و سه سال از عمر شریفش می‌گذشت.

٦- در بیست و پنجم ماه ذی‌الحجه ۳۵ هجری به خلافت رسید.

۷- جنگ جمل با ام المؤمنین عایشه á در ماه جمادی سال ۳٦ هجری رخ داد.

۸- جنگ صفین با معاویه در سال ۳۷ هجری بود.

۹- جنگ نهروان با خوارج در سال ۳۸ هجری پیش آمد.

۱۰- در کوفه در شب هفدهم ماه رمضان سال چهلم هجری به شهادت رسید.

۱۱- مدت خلافتش چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز بود.

۱۲- بعد از فوت فاطمه á با هشت زن ازدواج نمود و چند ام ولد نیز داشت.

۱- ابوبکر هنگامی که به پیامبر گروید که حتی در خانواده‌اش هنوز جز شخص علی که کودکی ده ساله بود کسی به او دست بیعت نداده بود. نگاه: قاسطین، مارقین، ناکثین، مرحوم دکتر علی شریعتی ص ١٥٤ - مترجم.

۱۳- بیست و نه فرزند داشت: چهارده پسر و پانزده دختر[۱].

۱٤- نسل او از طریق فرزندان حسن و حسین و محمد بن حنیفه و عباس و عمر ادامه یافت[*].

اسم و کنیه‌اش

اسمش علی پسر ابو طالب این عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف قریشی از تیره‌ی هاشم است. نسبش در عبدالمطلب به پیامبر Õ می‌رسد. مادرش فاطمه بنت اسد ابن هاشم ابن عبد مناف قریشی از تیره‌ی هاشم است. فاطمه بنت اسد در هاشم جد دوم پیامبر نسبش به محمد Õ می‌رسد، بنابراین فاطمه اولین زن هاشمی است.

کنیه‌اش ابو الحسن و ابو تراب است. کنیه‌ی ابو تراب را پیامبر Õ به وی داد و دوست داشت با این کنیه او را مورد خطاب قرار دهند.

زمان و مکان تولدش

 سی ودو سال بعد از تولد رسول الله Õ در شهر مکه مکرمه بدنیا آمد.

۱- در الریاض النضرة: ٤٨/٢- چهارده پسر و هجده دختر ذکر شده است.

*- حاج شیخ عباس قمی از علمای شیعه در کتاب منتهی الآمال اسامی پسران را چنین ذکر می‌کند: امام حسن، امام حسین، محمد الاکبر، عباس، ابوبکر عمر، عثمان، عبیداله، جعفر، عبدالله، محمد الاصغر، یحیی، عون و محمد الاوسط.

نگاه: مشعل اتحاد × ص ٢٦ به کوشش محمد رضا حکیمی و عبدالکریم بی‌آزار شیرازی × مترجم.

محیط پرورش او

پدرش ابوطالب از بزرگترین مشایخ و بزرگان عرب بود. وی فضیلت دفاع از پیامبر Õ در برابر اذیت و آزارهای قریش را دارد. ابو طالب فرزندان بسیار داشت و از نظر مالی در مضیقه بود لذا حمزه و پیامبر Õ قبل از بعثت با هم توافق کردند که از بار مخارج او بکاهند، لذا سرپرستی علی نصیب رسول خدا Õ شد. وی در منزل حضرت Õ پرورش یافت و این گونه ملازم رسول خدا Õ شد تا اینکه خداوند حضرت را برای رسالت برگزید.

ویژگی‌های جسمانی او

علی مردی بود گندمگون و سر تاس که فقط پشت سرش مو داشت. محاسنش سفید و چشمانی سیاه و درشت داشت، شانه‌هایش پهن و دست‌ها و بازوانش نیرومند بود، کف دست‌هایش زبر و خشن و شکمش بزرگ و نزدیک به چاق بود، میانه بالا و زیبا و خنده رو بود، چون راه می‌رفت اندکی به اطراف متمایل می‌شد، اگر بازوی کسی را می‌گرفت او را متوقف می‌کرد به طوری که نفسش را بند می‌آورد.

مسلمان شدن او

علی به عقاید و آداب جاهلیت آلوده نشد زیرا قبل از بلوغ مسلمان شد، ارجح اقوال اینست که هنگام مسلمان شدن ده سال داشته است بنابراین اولین کودکی است که اسلام آورد. ابو طالب او را دید که در شکاف کوه‌های مکه با پیامبر Õ نماز می‌خواند × در سال دوم رسالت × به او گفت: فرزندم! این چه دینی است که به آن گرویده‌ای؟ علی گفت: پدر جان! به رسول خدا ایمان آورده‌ام و آنچه را که از جانب خدا آورده است تصدیق نموده‌ام و برای خداوند با او نماز می‌خوانم و از او پیروی می‌نمایم!.

ابو طالب گفت: پسرم! بدان که او تو را بسوی خیر دعوت می‌کند پس مطیع و همـراه او باش.

همراه با پیامبر Õ

علی همواره از زمانی که مسلمان شد محبتش را نسبت به پیامبر Õ ابراز می‌کرد، مبارزات و فداکاری‌هایش در راه دعوت باعث شده بود که رسول خدا Õ او را بیش از همه دوست داشته باشد. پیامبر Õ در شب هجرت او را در بستر خود نهاد و هنگامی که در مدینه بین مهاجر و انصار پیمان برادری بست علی را برادر خود خواند، وی در تمام جنگ‌ها و حوادث همراه با محمد Õ بود و در هر موقعیتی پیروز و سرفراز بود، فقط در جنگ تبوک از جهاد با رسول خدا Õ باز ماند چون پیامبر Õ او را در مدینه جانشین خود ساخت. علی به حضرت Õ گفت: آیا مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول خدا Õ در پاسخ فرمود: «**أَلا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؟ إِلا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ**»![1] «آیا راضی به این نیستی که تو در نزد من مانند هارون در نزد موسی؟ جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست».

و در بیشتر غزوات پرچمدار پیامبر Õ بود، همراهی او با پیامبر Õ و فداکاریش در راه اسلام همچنان تا رحلت حضرت Õ ادامه داشت و رسول خدا Õ به او مژده‌ی بهشت را داد بنابراین وی یکی از عشره‌ی مبشره است[2].

فضائل علی بسیار است تا آنجا که امام احمد می‌گوید: «فضائلی که برای علی ذکر شده برای هیچ یک از صحابه بیان نشده است».

۱- بخاری: ۳/٦. حدیثی است متواتر. رک: نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر. ص ١٢٤.

۲- جامع الاصول: ۵۵۸/۸ [پیش از این اسامی عشره‌ی مبشره را ذکر کردیم].

علی بعد از پیامبر Õ

وقتی که ابوبکر به خلافت رسید و علی اجماع صحابه را نسبت به جانشینی او دید، و بعد از اینکه معتقد بود که خود برای خلافت ذی حق‌تر است، با رضایت و طیب خاطر با ابوبکر بیعت نمود. و تا ابوبکر زنده بود بهترین یار و وزیر او بود، و با اخلاص و صداقت در اداره‌ی دولت اسلامی و رسیدگی امور با او همکاری می‌نمود.

در دوران خلافت عمر نیز چنین بود، برای او وزیری صادق بود و این رابطه‌ی دوستی تا آنجا بود که دخترش ام کلثوم را به عقد وی در آورد[۱].

و در بسیاری از موارد که عمر از مدینه خارج می‌شد علی را جانشین خود می‌کرد، به اینگونه وی از رجال بزرگ دولت بود از زمره‌ی آنان که در مواقع سختی تکیه

۱- شیخ مفید گوید: فرزندان امیر المؤمنین از دختر و پسر بیست و شش فرزندند: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه‌ی او ام کلثوم است، مادر اینان فاطمه‌ی بتول است. ام کلثوم پس از سال هشتم هجری متولد و سال هفدهم [شش سال پس از فوت فاطمه á با عمر بن خطاب ازدواج کرد.

نگاه: زندگانی فاطمه‌ی زهراء - دکتر سید جعفر شهیدی ص ۲۶۳.

همچنین عالم شیعه شیخ هادی کاشف الغطاء در کتاب مستدرک نهج البلاغه، نامه‌ی علی را نقل کرده است، در قسمتی از آن حضرت علی را چنین گوید: .... پس با ابوبکر از راه خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار در آمد، ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیرخواهی نشان دادیم ...

نگاه: مشعل اتحاد ص ۲۱ × به کوشش استاد محمد رضا حکیمی و دکتر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی که هر دو از محققین شیعه هستند.

و علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب «اجوبه مسائل موسی جارالله» می‌نویسد: اما نماز علی پشت سر ابوبکر و عمر از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را به طور تقیه انجام دهد. ر. ک.: مشعل اتحاد ص ۲۶ × مترجم.

گاه و جایگاه امیدند، فاروق او را جزو شورای شش نفری قرار داد تا از میان خود خلیفه‌ی بعد از او را برگزینند. و چون عثمان انتخاب شد علی نیز همراه جمهور صحابه با وی بیعت کرد و از خیرخواهی و همکاری و مساعدت دریغ نورزید، و هنگامی که آن فتنه شکل گرفت مشاور و مدافع عثمان بود و چون شورشیان بر در خانه‌ی عثمان تجمع کردند و راه خانه‌اش را مسدود کردند، علی، حسن و حسین را برای دفاع از خانه‌ی وی فرستاد تا بالاخره قضای الهی بوقوع پیوست.

علی در زمان خلافت

بعد از شهادت عثمان علی به خلافت رسید، دوره‌ی خلافتش همراه با فتنه‌ها و جنگ‌ها خونینی بود که مسلمانان را موقتاً از انجام رسالت جهانی خود بازداشت، رسالتی که از زمان ابوبکر آغاز شد و در زمان عمر ادامه یافت و در زمان عثمان بخش عمده‌ای از آن تحقق یافت، از این رو فرصتی دست نداد تا در زمان وی نیز فتوحات ادامه یابد و به عمران و اصلاحات بپردازد، اگر اجل مهلتش می‌داد و حکومتش از فتنه و جنگ در امان می‌ماند مانند عصر عمر از نظر عدالت و استواری، خیر و برکت برای اسلام و بشریت از درخشانترین ادوار تاریخ اسلام می‌بود.

خلافت را در حالی عهده‌دار شد که شمشیرها آمیخته و دلها دگرگون شده بود و دشمنان اسلام از یهود و دیگران بر شعله‌های آتش فتنه می‌دمیدند و در بین مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کردند تا اینکه در سه جنگ بزرگ و ده‌ها جنگ کوچک رو در روی هم ایستادند و خون یکدیگر را ریختند، اگر چه همه‌ی آنان به طور قطع در اجتهاد و کار خود اخلاص داشتند اما می‌پذیریم که آن اختلافات به طور کلی تا به امروز در تضعیف کیان و نیروی مسلمانان و بازماندنشان از انجام رسالت جهانی؛ اثرات سوء خود را بجا گذاشته است، خداوند آنان را بیامرزد و رحمت کند.

اما با وجود این فتنه‌ها که خلافتش را در بر گرفت عدالت را پیاده کرد و در اجرای حق بسیار کوشید، در راه خدا خاشع و خاضع بود و در راه ارشاد امت اسلامی کوشش‌های بسیار نمود، بهترین افراد را به کار گماشت، و افراد خاطی را سخت مجازات کرد، در رابطه با حق با احدی سازش نمی‌کرد و در اجرای الهی از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای بیم نداشت، زاهدی بود که با تنعم بیگانه بود، و همانگونه که زندگی‌اش جهاد بود مرگش نیز شهادت بود.

عللی که منجر به شهادت علی شد

عامل اصلی شهادت وی قبول حکمیت در جنگ صفین بود، در حالی که خود بدان راضی نبود چون می‌دانست قبول حکمیت نشانه‌ی ضعف است و موقعیت جنگ به نفع نیروهای اوست، اما لشکریانش او را مجبور به پذیرش آن نمودند لذا دو گروه توافق کردند ابو موسی اشعری از طرف علی و عمروعاص از طرف معاویه حکم باشند. پس لشکریان دو طرف میدان جنگ را به سو شهر و دیار خود ترک کردند.

سپاهیان معاویه یک دل و یک زبان برگشتند اما سپاهیان علی همانطور که طبری از عماره بن ابی ربیعه روایت می‌کند: وقتی که با علی به صفین آمدند دوستدار هم بودند و چون برگشتند دشمن و خونخواه هم، و هنوز سپاه از صفین خارج نشده بود که با حاکمیت مخالفت کردند و آن را باطل دانستند، در طول راه ازدحام نمودند و همدیگر را شماتت کردند و با تازیانه همدیگر را زدند. خوارج می‌گفتند: ای دشمنان خدا در فرمان خدا بدعت نمودید و حکم تعیین کردید. و دیگران می‌گفتند: از امامتان جدا شدید و گروهمان را دچار تفرقه کردید[۱].

۱- تاریخ طبری.

چون به کوفه رسیدند خوارج جدا شدند و در حالی که از بهترین یاران ﷺ بودند اعلام کردند که ﷺ و کسانی که با او هستند کافر شدند چرا که حکمیت را پذیرفته‌اند در حالی که حکم فقط از آن خداست. ﷺ کوشید تا آنان را با دلیل قانع کند، ابن عبﷺ را نزد آنان فرستاد، وی با آنان با کتاب خدا [و سنت رسول Õ] به بحث و استدلال پرداخت و آنها را ملزم به قبول آن کرد، اما شیطان وسوسه‌ای را که در عابد متقی ایجاد می‌کند در فاجر ظالم ایجاد نمی‌کند، شیطان خروج از جماعت مسلمین و ریختن خون امام و برادرانشان را برای آنان روا و مزین نمود تا در مکانی بنام نهروان [ناحیه‌ای در بین بغداد و واسط] تجمع کردند و در سال ۳۸ هجری بین آنان و ﷺ جنگ در گرفت، سرانجام خوارج بشدت شکست خوردند و بسیاری از آنان کشته و تعداد زیادی مجروح شدند.

طرح توطئه

در سال چهلم هجری سه نفر از خوارج بنام عبدالرحمن بن ملجم[۱] و برک بن عبدالله[۲] و عمروبن بکر تمیمی جلسه‌ای تشکیل دادند. و راجع به وضع و حال مردم بحث کردند و از حاکمانشان خرده گرفتند و از یارانشان در نهروان یاد کردند و از خداوند برای آنان طلب مغفرت و رحمت کردند و گفتند: بعد از آنان زندگی بی‌ارزش است، آن یاران و برادرانی که مردم را به عبادت پروردگارشان دعوت کردند و در آن راه از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای بیم نداشتند، اگر ما جانمان را به خدا فروختیم باید به سراغ امامان

۱- ابن ملجم خونریزی آشوبگر و مبارزی سرسخت بود، دوران جاهلیت را درک کرده بود و در زمان خلافت ﷺ هجرت کرد، در فتح مصر شرکت داشت و در آنجا سکونت کرد و از جمله‌ی شیعیان ﷺ بود که در جنگ صفین او را همراهی کرد و سپس علیه او شورش نمود.

۲- نامش حجاج بن عبدالله معروف به برک، شورشیی که اهل بصره بود. اولین کسی بود که مخالف حکمیت بود، چون نام دو حکم را شنید فریاد زد: «**لا حکم الا لله**» و علیه هر دو گروه قیام کرد.

ضلالت و گمراهی می‌رفتیم و آنان را می‌کشتیم و کشورهای اسلامی را از شر آنان آسوده می‌کردیم و انتقام برادرانمان را از آنها می‌گرفتیم، پس ابن ملجم مسئول قتل علی و برک بن عبدالله مسئول کشتن معاویه و عمروبن بکر عهده‌دار قتل عمرو عاص شد و عهد کردند و بخدا سوگند یاد نمودند که هیچ کدام از آنها از شخصی که مسئول کشتن اوست منصرف نگردد تا اینکه یا او را می‌کشد یا خود در این راه کشته می‌شود، و قرار گذاشتند که جنایت خود را در هفدهم رمضان اجرا کنند. هر یک از آنان به شهری رفت که مسئول قتل آن فرد شده بود. برک بن عبدالله در وقت مقرر برای معاویه کمین کرد چون برای نماز صبح از منزل خارج شد با شمشیر او را زد اما ضربه‌اش به سرین معاویه خورد و چون چاق بود از خطر برست، برک را گرفتند و به قتل رساندند. عمروبن بکر نیز آن شب منتظر عمروعاص شد اما عمروعاص بعلت دردی که در ناحیه‌ی شکم داشت در خانه ماند و بجای او خارجه بن حذاقه رئیس پلیس وی آمد، بکر ضربه‌ای به او زد و او را به قتل رساند، مردم بلافاصله او را دستگیر کردند، گمان می‌کرد که عمروعاص را کشته است اما وقتی عمروعاص را دید گفت: ای فاسق بخدا قسم گمان نمی‌کردم تو نباشی، عمروعاص گفت: تو مرا قصد کردی و خداوند خارجه را، سپس دستور داد او را کشتند.

شهادت علی

ابن ملجم وارد کوفه شد، زنی را دید بسیار زیبا بنام قطام از قبیله‌ی تیم الرباب، پدر و برادر قطام جزو خوارج بودند و در جنگ نهروان کشته شده بودند. ابن ملجم شیفته‌ی قطام شد و کاری را که به خاطر آن به کوفه آمده بود فراموش کرد و تصمیم گرفت با وی ازدواج کند، موضوع را به قطام گفت: قطام در پاسخ گفت: عهد کرده‌ام ازدواج نکنم جز در برابر مهریه‌ای که غیر از آن چیزی نمی‌خواهم. ابن ملجم گفت آن چیست؟ قطام گفت: سه هزار دینار، یک غلام و قتل علی ابن ابی طالب. ابن ملجم گفت: مهریه‌ای را که

می‌خواهی می‌پردازم جز قتل علی. زیرا کشتن علی به این معنی است که خواهان من نیستی بلکه می‌خواهی کشته شوم.

قطام گفت خیر بلکه می‌خواهم او را غافلگیر کنی، اگر موفق شدی دل مرا و خود را التیام داده‌ای و با من زندگی خوشی را خواهی داشت و اگر هم کشته شدی آنچه که نزد خداوند است خیلی بهتر از متاع و زینت دنیا و مردمان آن است. ابن ملجم گفت: بخدا قسم فقط برای قتل علی به این شهر آمده‌ام، بسیار خوب به آنچه می‌خواهی می‌رسی. سپس هنگام نماز صبح در کمین علی رضی الله عنه نشست و [در جلوی در ورودی مسجد] ضربه‌ای بر وی زد و در همان حال گفت: ای علی! حکم فقط از آن خداست نه از آن تو و یاران تو. علی رضی الله عنه بر زمین افتاد، مردم ازدحام کردند و ابن ملجم را گرفتند و به نزد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آوردند. به آنان گفت: نفس در برابر نفس. اگر زنده نماندم او را همانگونه که مرا کشته است بکشید و اگر زنده ماندم خود درباره‌ی او قضاوت خواهم کرد، بعد از آن دو یاسه روز زنده ماند و در سال چهلم هجری به دیدار حق شتافت.

عبرت

لازم هر مسلمانی مدت‌های مدید راجع به شهادت علی رضی الله عنه تأمل کند. اگر عثمان رضی الله عنه بدست عده‌ای از اشرار و فتنه جو شهید شد، علی رضی الله عنه بدست شرورترین مردمی شهید شد که دچار کج فهمی در اسلام شده بودند، و شیطان بر آنان چنین مشتبه ساخت و چنان زیبا جلوه داد که کشتن امام مسلمین را عملی دانستند که با آن بهشت را برای خود می‌خزند!.

خوارج در عبادت و تقوا مشهور بودند، راجع به آنان ابو حمزه‌ی خارجی می‌گوید: «چشمانشان از گناه پاک و پاهایشان بر باطل سنگین بود، از کثرت عبادت نحیف و از فرط بی‌خوابی رنجور بودند، جان‌هائی را که امروز و فردا می‌میرند را در از ازای جان‌هائی که برای همیشه زنده‌اند به خدا فروختند. اما این گونه عبادت به آنان سودی

نرساند آنگاه که در فهم اسلام منحرف شدند و از جماعت مسلمین جدا گشتند و ریختن خون امامی بزرگ و مسلمانانی بود که با او بودند را حلال شمردند. این چنین شیطان کارهایشان را زیبا جلوه داد و از راه حق گمراه نمود و فتنه‌ی بزرگ دیگری را بر مسلمین گشود و بر تفرقه‌ی آنان افزود، و بعد از اینکه دو گروه بودند؛ گروهی با علی و گروهی با معاویه، گروه سومی را ایجاد کرد که آن دو گروه را قبول نداشتند، و به سبب عبادت دچار خودستایی و غرور شدند تا آنجا که مسلمانان دیگر را تحقیر و امامان هدایت را تکفیر کردند و از دین خدای عزوجل مغرورانه گمراه شدند و دیگران را گمراه ساختند، ببینید این تاریخ است که تکرار می‌شود، امروز نیز کسانی هستند که شیطان بواسطه‌ی عبادت غرورشان را زیبا جلوه داده است تا آنجا که مردان مصلح را تکفیر می‌کنند و به خاطر خود مایلند مردم را دچار تفرقه کنند و بنیان رسالت را تضعیف نمایند. شاید تشبیه اینان به خوارج، ظلم بر خوارج باشد زیرا خوارج قهرمانان جهادگری بودند که دروغ نمی‌گفتند [اگر چه در تفسیر و فهم دین اشتباه کردند] اما اینان قهرمان حرف‌اند و راست نمی‌گویند.

﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُ﴾ [الروم: ٤].

«زمام امور به دست خداست، چه قبل از شکست و چه بعد از پیروزی».

بعد از شهادت علی

به اینگونه این امام بزرگوار بعد از جهادی مستمر و پایدار با دشمنان و یارانش به دیدار پروردگارش رفت. دشمنانش مسلحانه رو در روی او ایستادند و سربازانش پیمان خود را شکستند و از رأی و فرمان او تمرد کردند و اندرزش را نپذیرفتند. و گروهی از آنان چنان دچار افراط شدند و گمان کردند خشمشان به خاطر خدا و یاری حق است، لذا ریختن خون حلال و گرفتن جان بی‌گناهان را مباح دانستند در حالی که بنیان محکم اجتماع را تضعیف کردند و اتحاد و وحدت مردم را از بین بردند.

هنگامی که علی به شهادت رسید مسلمانان به سه گروه بزرگ تقسیم شدند: گروهی پیرو علی و گروهی پیرو معاویه و گروه سوم خوارج که خون هر دو گروه را حلال می‌دانستند. در جنگ صفین اگر حق با علی بود و کسانی که در کنار او می‌جنگیدند از برگزیدگان یاران رسول بودند، پس واجب بود که بعد از صلح امام حسن با معاویه، کار این گروه تمام می‌شد و تفرقه‌ی مسلمین التیام می‌یافت و مسلمانان رسالت اصلی خود را که نشر دین خدا در سراسر زمین است ادامه می‌دادند.

اما دشمنان خدا و اسلام نمی‌توانند اتحاد و وحدت مسلمانان را تحمل کنند لذا شهادت علی و پس از او حسین را وسیله‌ای برای برافروختن آتش دشمنی در بین گروه‌های مختلف مسلمانان کردند، از زمانی که عبدالله بن سبأ یهودی، خائنی که تظاهر نمود پیرو علی است و چنین وانمود کرد که علی خداست، از همان ابتدا دشمنان اسلام دریافتند که تظاهر به پیرو علی شعاری است که می‌توانند با آن کیان دولت نوپای اسلامی را از بین ببرند. و اگر دانشمندان و عالمان مسلمان از زمان صحابه کاملاً متوجه دسیسه‌های یهودیان و بت‌پرستان و مجوسیان و دیگر ادیانی که کینه‌ی اسلام را داشتند، می‌بودند، مسلماً تاریخ مسلمین غیر از این بود و مقدسات و جان و مالشان در امان بود و تأثیرشان در تاریخ بیش از آنچه بود که بنا به قدر الهی انجام دادند.

﴿وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [یوسف: ۲۱].

«و خداوند بر کار خود چیره و مسلط است اما بیشتر مردم [تدبیرهای حکیمانه‌ی او را] نمی‌دانند».

آیا مسلمانان از غفلت بیدار می‌شوند و آیا از تاریخ پند می‌گیرند؟

آیا مسلمین نباید همه بسوی کتاب خدا بازگردند و این تفرقه‌ای که کالبد اسلام را بشدت مجروح ساخته است از بین ببرند؟ آیا نباید عقلای اهل سنت و شیعه از نو دست به دست هم دهند تا از این اسلامی که دشمنانش در صدد نابودی آنند و شیعه و سنی

برای آنان فرقی نمی‌کند دفاع نمایند؟ آیا هر دو گروه نباید در زمان حال زندگی کنند و برای مصلحت خود تلاش کنند؟ بجای اینکه در گذشته بسر ببرند و از کسانی که به ملاقات پروردگار خود رفته‌اند طرفداری نمایند؟ در حالی که آنان در گرو اعمال خود هستند؟!.

﴿كُلُّ ٱمۡرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ﴾ [الطور: ۲۱].

«هر کسی در گرو کارهائی است که کرده است».

برجسته‌ترین جنبه‌های عظمت علی

۱- علم علی

علی از زمره‌ی عالمان بزرگ صحابه بود وی از مشهورترین فقیهانی بود که رأیش از همه دقیق‌تر و در دادن حکم صحیح و رای متین از همه موفق‌تر بود. صحابه‌ی کرام هر گاه مسأله‌ای غامض برایشان پیش می‌آمد به علی رجوع می‌کردند، لذا از زمان پیامبر Õ به تیزبینی و قوت رأی مشهور بود. رسول خدا Õ او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد، از جمله مسائلی که برای وی پیش آمد این بود که: چهار نفر در حفره‌ای افتادند که برای صید شیر کنده شده بود، اولی که افتاد چنگ به رفیق خود زد و او را با خود به گودال انداخت و به همین ترتیب دومی، سومی را و سومی، چهارمی را با خود به درون گودال انداخت، شیری که در گودال افتاده بود آنها را مجروح کرد و بر اثر جراحت در گذشته بود. اولیاء آنان [در رابطه با مقصر و تعیین دیه] با هم به جدال پرداختند و نزدیک بود که یکدیگر را به قتل برسانند. خبر به علی رسید و گفت: من بین شما حکم می‌کنم اگر راضی شدید آن را اجرا می‌کنم در غیر این صورت شما را از تعرض بهم باز می‌دارم تا رسول خدا Õ بیایند و در بین شما حکم کنند. از قبیله‌ی کسانی که گودال را حفر کرده بودند، ۱/٤ دیه، ۱/۳ دیه، ۱/۲ دیه و یک دیه‌ی کامل را جمع آوری کرد. دیه‌ی نفر اول را ۱/٤ تعیین نمود زیرا او باعث فوت سه نفر بعد از خود شده بود، و

به نفر دوم ۱/۳ دیه داد چون او باعث مرگ دو نفر بعد از خود شده بود و برای نفر سوم ۱/۲ دیه مقرر کرد چرا که او باعث مرگ یک نفر شده بود. و به نفر چهارم دیه‌ی کامل داد برای اینکه او به سبب عمل سه نفر قبل از خود هلاک شده بود و در مرگ سه نفر قبلی نقشی نداشته بود. حکم علی را نپذیرفتند و صبر کردند تا رسول خدا Õ آمد موضوع را به عرض ایشان رساندند، حضرت Õ حکم علی را تأیید کرد[۱].

رسول خدا Õ راجع به علم علی فرمود: «**اقضی امتی علی**». «درمیان امت من علی در قضاوت از همه عالمتر است»[۲].

و از جمله قضاوت‌های او که دلالت بر هوش و ذکاوت وی می‌کند این است که: دو نفر با هم نهار می‌خوردند، یکی از آنان پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان داشت، شخصی آمد و اجازه گرفت که از نان آنان بخورد، به او اجازه دادند و هر سه به طور مساوی نان خوردند. چون سیر شدند مردی که به آنان ملحق شده بود هشت درهم به آنان داد، در تقسیم آن دچار اختلاف شدند. اولی که پنج نان داشت گفت: پنج درهم از آن من است و سه درهم از آن تو. دومی گفت: خیر، آن را به طور مساوی تقسیم می‌کنیم. لذا به نزد علی آمدند تا میانشان حکم کند. علی به مردی که سه قرص نان داشت رو کرد و گفت: رأی رفیقت را بپذیر؛ اما وی نپذیرفت و گفت: من خواهان حقم. علی گفت: پس در این صورت حق تو یک درهم است و حق او هفت درهم!.

مرد گفت: امیر المؤمنین چگونه چنین می‌شود؟!.

علی گفت: اگر هر نان را سه قسمت کنیم هشت نان می‌شود ۲٤ قسمت. در این صورت دوستت پانزده تکه نان داشته و تو نه تکه. و چون به طور مساوی نان خورده‌اید پس هر یک از شما هشت تکه نان خورده است، بنابراین، از سهم تو یک تکه‌ی و از

۱- امام احمد آن را در مناقب روایت کرده است. ر ک: الریاض النضرة: ۱۹۹/۲.

۲- امام احمد در مصابیح آن را روایت کرده است. ر ک: الریاض النضرة: ۱۹۸/۲.

سهم دوستت هفت تکه باقی مانده است، نفر سوم که هشت تکه نان خورده هفت تکه آن متعلق به دوست تو است و یک تکه‌ی آن از آن تو.

مرد گفت: حال راضی شدم[1].

در بسیاری از موارد صحابه کسانی را که سؤال شرعی داشتند به علی ارجاع می‌دادند. اذینه بن عبدی گوید: به نزد عمر رفتم و از او پرسیدم: هنگام حج عمره، لباس احرام را از کجا بر تن کنم؟ گفت: برو از علی سؤال کن[2].

یکی از ام المؤمنین عایشه á راجع به مسح بر خفین سؤال کرد. گفت: به نزد علی برو و از وی سؤال کن[3].

۲- شجاعت علی

علی در شجاعت در اوج کمال بود، در جنگ بدر آزمونی نیک داد، سه تن از پهلوانان مشرکین بنام عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه برای جنگ تن به تن حریف طلبیدند. پیامبر Õ سه نفر از کسانی که همتای آنان بودند را روانه‌ی میدان کرد. عبیده بن حارث برای عتبه، حمزه برای شیبه و علی برای ولید. علی و حمزه حریفان خوبی را از پای در آوردند، اما عبید با عتبه به نبرد ادامه دادند و همدیگر را مجروح کردند، علی و حمزه È به کمک عبید شتافتند و عتبه را به هلاکت رساندند[4].

در جنگ احد نیز علی قدرت خود را به نمایش گزارد و آزمونی مشهور داد، در آن جنگ پرچمدار سپاه کفر طلحه بن ابی طلحه را از پای در آورد، و آنگاه که مسلمانان [مشغول جمع آوری غنائم شدند و خالد بن ولید از پشت سر به آنان حمله نمود و]

۱- الریاض: ۱۹۹/۲.

۲- آن را ابن عبدالبر از اذینه بن مسلمهٔ العبدی روایت کرده است.

۳- مسلم: ١٦٠/١ چاپ دارالطباعهٔ العامرهٔ سال ۱۳۲۹ هجری.

٤- سیره‌ی ابن هشام: ٦٢٥/٢.

شکست خوردند، علی از جمله کسانی بودکه همراه پیامبر Õ باقی ماند[۱]. و چون رسول خدا Õ مجروح شد علی آب می‌آورد و فاطمه á صورت خون آلود پدر را می‌شست.

بعد از جنگ احد، جنگ حمراء الاسد پیش آمد در این جنگ نیز علی پرچمدار رسول خدا Õ بود[۲].

۱- سیره‌ی ابن هشام: ۱۲۷/۳ و ۳۰ و ۸۰ [در جنگ احد چون پیامبر Õ مجروح شد و قریش در صدد بود که او را به قتل برساند چهار نفر از صحابه که عبارت بودند از علی ابن ابی طالب، عمر بن خطاب، انس و ابودجانه مامور محافظت از رسول خدا Õ شدند. ویرژیل گیورگیو در این مورد می‌نویسد: ابودجانه بر زمین افتاد و پس از چند دقیقه جان سپرد و بعد از او انس از پا در آمد، بعد از افتادن انس گارد مخصوص محمد Õ دو نفر شد یکی علی و دیگری عمر بن خطاب. سرتاپای علی از خون ارغوانی بود و از همه جای او خون می‌چکید ولی محمد Õ را ترک نکرد. عمر بن خطاب که قامتی بلند و شانه‌هائی عریض داشت ضمن کارزار گاه نعره بر می‌آورد و برای تشجیع آن عده از مسلمین که می‌جنگیدند رجز می‌خواند.

.... وقتی ابو عبیده، جراح قشون اسلام توانست خود را به علی ابن ابی طالب برساند و او را معاینه نمود مشاهده نمود که علی هشتاد زخم برداشته است، گفت یا علی من باید از سر تا پای تو را ببینم و تو را به وسیله‌ی تخت روان به مدینه حمل کنم .... عمر بن خطاب در جنگ احد بیست و یک زخم از شمشیر و نیزه خورد و سعد ابن ابی وقاص دوازده زخم برداشت ..... مورخین اسلامی می‌نویسند که محمد Õ و مسلمین در جنگ احد شکست خوردند ... به عقیده‌ی من از نظر یک متخصص نظامی محمد Õ در جنگ احد شکست نخورده است بلکه آزمایش ناگوار در آن جنگ برای محمد Õ پیش آمد. زیرا قشون قریش نه توانست قشون محمد Õ را نابود کند و نه موفق شد که مدینه را اشغال نماید.

ر ک: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت × ص ۲۸۳، ۲۸٤، ۲۸۵، ۲۸۹ با تلخیص × مترجم.

۲- یک شبانه روز بعد از اینکه مسلمان‌ها (از احد) مراجعت کردند به رسول Õ خبر رسید که قشون مکه قصد مراجعت دارد. روحیه و ایمان رسول Õ آنقدر قوی بود که از دریافت خبر مراجعت قشون مکه نهراسید و به مسلمین گفت که برای جنگ از مدینه خارج گردند. تمام مسلمان‌هائی که در جنگ احد شرکت کردند از جمله مجروحین آن آماده حرکت گردیدند.

اما در جنگ خندق یا احزاب علی امتحانی قابل تحسین از خود به نمایش گزارد. عمرو بن عبدود پهلوان مشرکین از سپاه بیرون آمد و خطاب به مسلمانان گفت: آیا کسی از شما مبارزه می‌کند؟ علی پیش آمد و گفت: ای عمرو تو با خدا عهد کرده‌ای که اگر کسی از قریش به تو پیشنهاد کند که در بین دو کار یکی را برگزینی حتماً یکی از آن دو را بپذیری و انجام دهی، عمرو گفت: آری. علی گفت: پس من تو را دعوت می‌کنم که به خدا و رسول خدا و اسلام ایمان آوری. عمرو گفت: من نیازی به اسلام ندارم. علی گفت: پس تو را به مبارزه دعوت می‌کنم. عمرو گفت: ای برادرزاده، چرا؟ به خدا سوگند که نمی‌خواهم تو را بکشم! علی گفت: اما به خدا سوگند که من دوست دارم تو را بکشم. عمرو از این سخن بر آشفت از اسب پائین جست و بر صورت اسب زد و آن را پی کرد، سپس به سوی علی آمد، به دور هم چرخی زدند و به مبارزه پرداختند و [بالاخره به آن شیوه که معروف است] علی عمرو را به هلاکت رساند.[۱]

در جنگ خیبر ابتدا فتح قلعه‌های یهود بر مسلمین دشوار آمد. تا اینکه پیامبر Õ فرمود: «**لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللهَّ وَرَسُولَهُ، يَفْتَحُ اللهُّ عَلَى يَدَيْهِ، لَيْسَ بِفَرَّار**» «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و خیبر به دست او فتح خواهد شد، او اهل فرار و عقب‌نشینی نیست». سپس علی را فراخواند، علی در

عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص با وجود جراحات شدید به راه افتادند ولی ابو عبیده پزشک جراح مسلمانان، از حرکت علی ابن ابی طالب جلوگیری کرد و گفت اگر علی راه بیفتد قبل از اینکه از کوچه‌های مدینه خارج گردد بر اثر جراحات شدیدی که بر او وارد آمده زندگی را بدرود خواهد گفت. محمد Õ با قشون اسلام برای اینکه به پیشواز قشون ابوسفیان برود تا نقطه‌ای موسوم به صحراء الاسد (حمراء الاسد) رفت و قشون اسلام در آنجا برای پذیرفتن قشون مکه آماده شد. اما ابو سفیان که قصد داشت به مدینه برگردد دچار تردید گردید و عاقبت ترجیح داد که به مکه مراجعت نماید و مسلمین هم پس از اینکه مطمئن شدند که ابو سفیان مراجعت نخواهد کرد به مدینه برگشتند. نگاه: محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص ۲۹۲ × مترجم.

۱- سیره‌ی ابن هشام: ۲۲۵/۳.

حالی که چشم درد داشت خدمت پیامبر Õ رسید، حضرت Õ آب دهان به چشم او مالید و بهبود یافت[۱].

پس به سوی خیبر حرکت کرد، چون به نزدیک قلعه‌ی خیبر رسید یهودیان قلعه بیرون آمدند و مبارزه کردند، مردی یهودی ضربه‌ای به علی زد، سپر از دست علی افتاد، لذا دری را که در کنار قلعه افتاده بود برداشت و با آن از خود دفاع کرد و هم چنان آن را در دست داشت و می‌جنگید تا اینکه خداوند بدست او خیبر را فتح کرد.

ابو رافع که در این جنگ همراه با علی بود گوید: من و هفت نفر سعی کردیم که آن دری را که علی به عنوان سپر بدست گرفته بود جابجا کنیم اما موفق نشدیم[۲].

از ابن عباس È پرسیدند: آیا علی در جنگ صفین خود شخصاً نبرد کرد؟ [در حالی که شصت سال داشت] ابن عباس گفت: بخدا سوگند هیچ کسی را چون علی ندیدم که خود را به خطر اندازد، او را دیدم که بدون زره و کلاه خود و تنها با شمشیری که داشت به سراغ مردی که کاملاً زره پوشیده بود رفت و او را به هلاکت رساند[۳].

۳- پرهیزگاری و زهد علی: روزی به عمر بن خطاب زمانی که خلیفه بود گفت: «ای امیر المؤمنین! اگر مایلی که به پیامبر Õ و ابوبکر ملحق شوی آرزویت را کوتاه کن، و همیشه اندکی گرسنه باش، ردا و بالاپوش کوتاه* بپوش و پیراهن بلند برگزین و کفش‌هایت را وصله کن تا [با این نوع زندگی زاهدانه] به آن دو یار بپیوندی»[۴] این توصیه ما را به روح خلق و خوی او و راه و روشی که در زندگی دوست داشته است رهنمون می‌سازد. و همین گونه نیز در دوران خلافتش زیست، لباس خشن می‌پوشید و از استفاده

۱- هیثمی × مجمع الزواید: ۱۲٤/۹.

۲- سیره‌ی ابن کثیر ۳۵۹/۳ و گوید: این روایت از نوع روایات مجهول و منقطع است.

۳- الریاض النضرة: ۲۲۵/۲.

*- در آن زمان پوشیدن بالاپوش بلند نشانه‌ی اشرافیت و تکبر و بزرگی بود. مترجم.

٤- الریاض النضرة: ۱۹۷/۲.

از اموال مسلمین جداً پرهیز می‌کرد، ابو سعید ازدی گوید: علی را در بازار دیدم که می‌گفت: چه کسی پیراهن مناسبی دارد که آن را به سه درهم بفروشد؟ مردی گفت: من دارم. به نزد او رفت آن را پسندید و خرید و به تن کرد، دید که آستین آن بلند است گفت: آن را برایم کوتاه کنید.

شخصی وی را سرزنش کرد که چرا لباس ارزان قیمت می‌پوشی؟ گفت: تو را به لباس من چه کار؟ این لباس از تکبر بدور است. شایسته است که هر مسلمانی از او پیروی کند.

مردی در یکی از روزهای سرد بر علی وارد شد، دید که از سرما به خود می‌لرزد در حالی که پتوئی کهنه به خود پیچیده است. گفت: یا امیر المؤمنین! خداوند در این اموالی که در اختیارت نهاده است، حقی برای شما و خانواده‌ات قرار داده است، و تو با خود این چنین می‌کنی؟ علی گفت: من از اموال شما چیزی را کم نخواهم کرد، این پتوئی است که با خود از مدینه آورده‌ام.

توصیف علی از زبان ضرار صدائی: بهترین حسن ختام در بحث از اخلاق علی و جنبه‌های عظمت او روایتی است که دولابی نقل کرده است که معاویه به ضرار صدائی گفت: ای ضرار علی را برای ما توصیف کن × این موضوع بعد از به شهادت رسیدن علی بود × ضرار گفت: خیر، او را توصیف کن. ضرار گفت: به خدا سوگند علی دور اندیشی نادر بود، مردی نیرومند که سخنش حجت بود و عادلانه قضاوت می‌کرد، علمش فراوان و خردش بسیار، از دنیا و خوشی‌های آن دوری می‌جست، و به خلوت و تنهائی شب مأنوس بود و بسیار می‌گریست و اندیشه می‌کرد و افسوس می‌خورد و با خود سخن می‌گفت. لباسی را می‌پسندید که کوتاه بود و غذائی را دوست داشت که ساده بود، در جمع ما چون یکی از ما بود، هر گاه به نزد وی می‌رفتیم به نزدیکمان می‌آمد و هر گاه از او سؤال می‌کردیم پاسخ می‌داد و چون خبری را جویامی‌شدیم ما را با خبر می‌ساخت، به خدا سوگند با وجود اینکه با ما این چنین نزدیک و دوست بود اما از

هیبتش قادر به سخن گفتن با او نبودیم، هر گاه تبسم می‌کرد دندان‌هایش چون رشته‌ای از مروارید بود، اهل تدین را گرامی می‌داشت و با بینوایان هم نشین می‌شد، قوی در امر ناحق خود به او امیدی نداشت و ناتوان از عدل او ناامید نمی‌شد. خدا گواه است: چند بار او را دیدم × آنگاه که سیاهی شب همه جا را فرا می‌گرفت و ستاره‌ها ناپدید می‌شدند × به محراب می‌رفت و در حالی که محاسنش را در دست می‌گرفت، چون مارگزیده به خود می‌پیچید و چون دردمند می‌گریست و می‌گفت: ای دنیا برو دیگری را بفریب! آیا تو خود را بر من عرضه کرده‌ای یا در کمین من هستی؟ هیهات هیهات! ای دنیا من تو را سه طلاقه داده‌ام و راه بازگشت و رجوع نیست، ای دنیا! عمرت کوتاه و مجلست حقیر و ارزشت ناچیز است. آه. آه. از کم بودن توشه، و وحشت و طولانی بودن راه.

معاویه رضي الله عنه گریست و گفت: خدا ابو الحسن را رحمت کند، به خدا سوگند این چنین بود، ای ضرار غمت از فقدان او چگونه است؟

ضرار گفت: چون غم آن کسی است که یکی از کسانی را که در پناه اوست سر ببرند، که نه اشکش بند آید و نه از غمش کاسته شود[1].

درود و رحمت خدا بر او باد و او را پاداش نیک عطا کند، و به ما توفیق دهد که از سیره و روش آن بزرگوار درس آموزیم و عبرت گیریم.

۱- الریاض النضرة: ۲۱۲/۳-۲۱۳، و می‌گوید: دولابی و ابو عمرو مؤلف الصفوة آن را روایت کرده‌اند همچنین ابو نعیم در الحلیة: ٨٤/١ و اندکی به متن اضافه کردیم بدوناینکه به آن اضافات اشاره نماید.

سخنان جاودان علی

وصیت علی برای مسلمانان: وقتی که به حال احتضار در آمد برای همه‌ی مسلمانان وصیت کرد و در بخشی از آن فرمود: شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می‌کنم.

﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲].

«پس نمیرید (و رخت از جهان بر نبندید) مگر اینکه مسلمان (و فرمانبردار خداوند) باشید».

همانا من از ابوالقاسم محمد Õ شنیدم که فرمود: «**إِنَّ صَلاحَ ذَاتِ الْبَيْنِ أَعْظَمُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلاةِ وَالصِّيَامِ**»[۱] «حقا که رفع اختلاف مردم و ایجاد صلح و آشتی در بین آنان بهتر است از سالها نماز و روزه». خدا را خدا را، تهیدستان و مستمندان را در اموال خود سهیم کنید، و از خداوند پروا کنید و مراقب پیمان و فرامین پیامبرتان باشید، مبادا که در حضور شما به آن ستم شود، و نسبت به اصحاب پیامبر Õ از خداوند پروا کنید همانا که رسول خدا Õ نسبت به رعایت ایشان سفارش کرد.

و در اجرای احکام خداوند از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نهراسید زیرا هر که قصد تعرض به شما را داشته باشد وی از شما حمایت می‌کند، و با مردم به نیکویی سخن گوئید آن گونه که خداوند شما را فرمان داده است، و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، در غیر این صورت افراد شرور بر شما مستولی می‌شوند، سپس خدا را می‌خوانید و از او یاری می‌جوئید اما دعایتان مستجاب نمی‌شود. با یکدیگر مراوده و ارتباط داشته باشید و به یکدیگر انفاق نمائید، بر حذر باشید از اینکه با همدیگر دشمنی نمائید و پیوندها را بگسلانید. همه‌ی شما را به خداوند می‌سپارم.

روزی که علی ضربت خورد، جندب ابن عبدالله خدمت وی رسید و پرسید: ای امیر المؤمنین! اگر خدای ناخواسته شما را از دست دادیم آیا با حسن بیعت نمائیم؟

۱- الفتح الکبیر × یوسف النبهانی جلد ۳۹۵/۱ گوید: طبرانی آن را روایت کرده است.

فرمود: شما را نه به این کار فرمان می‌دهم و نه از آن نهی می‌نمایم، شما به کار خود بیناترید.

سپس حسن و حسین È را فراخواند و به آنان گفت: شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می‌کنم، و اینکه خواهان دنیا باشید اگر چه به شما اقبال نماید، و برای آنچه که بدست نیاوردید اندوهگین نگردید، سخن حق بگوئید. به یتیم رحم کنید، و فریادرس مظلوم و دردمند باشید و برای آخرت کار کنید، دشمن ستمگر باشید و یاور ستمدیده، به حکم کتاب خدا عمل نمائید و در اجرای احکام خداوند تحت تأثیر سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای قرار نگیرید. بعد همانگونه که برای آنان وصیت کرد برای پسر دیگرش محمد بن حنفیه نیز وصیت کرد و در حفظ احترام حسن و حسین È به او سفارش نمود و فرمود هیچ کاری را بدون [مشورت و هماهنگی] آنان انجام ندهد، سپس به حسن و حسین سفارش نمود که به محمد بن حنیفه توجه کند و فرمود: می‌دانید که پدرتان او را دوست دارد».

کاری برای ریا و شهرت انجام ندهید، همانا هر که برای غیر خدا کار کند خداوند او را به همان واگذار می‌کند.

کس را که خداوند در میان مردم راستگو نماید، این برای او بهتر است از مالی که به ارث می‌برد.

جهاد دری از درهای بهشت است، خداوند آن را برای اولیاء خاص خود می‌گشاید، جهاد لباس [و زینت] تقوا و زره محکم خداوند و سند قطعی بهشت است، اگر کسی آن را ناخوش دارد خداوند او را ذلیل و گرفتار مصائب می‌نماید.

اگر مایل بودم؛ می‌دانستم که چگونه از عسل صاف شده و مغز گندم و پارچه‌ی حریر استفاده نمایم. اما هیهات از اینکه هوا و هوس بر من چیره شود و حرص و آز مرا بسوی غذا و طعام بکشاند، آیا می‌توانم خود را قانع کنم که بگوید: این امیر المؤمنین است، در

حالی که در ناملایمات روزگار با آنان مشارکت ننمایم و در سختی و مشقت زندگی سرمشقی برای آنان نباشم؟!.

بخشی از نامه‌ی علی به فرماندار آذربایجان اشعث بن قیس: مقام فرمانداری و کار حکومتی وسیله‌ای برای ارتزاق تو نیست بلکه امانتی است بر عهده‌ی تو در حالی که تحت نظر مافوق خود هستی او خواسته است که تو نگهبان و سرپرست مردم باشی، پس نسبت به مردم نباید مستبد و زورگو باشی و نباید بدون مستمسک و تکیه گاه مطمئن خود را به خطر اندازی [یعنی با دست آویزی محکم و با احتیاط عمل کن].

از من پنج چیز را به خاطر بسپارید، و اگر خواهان آن هستید با جدیت در پی آن باشید:

۱- از هیچ انسانی چشم داشت و توقعی نداشته باشید بلکه امیدتان به پروردگار جهانیان باشد.

۲- از هیچ چیز نترسید جز از نافرمانی و عصیان پروردگارتان.

۳- از سؤال کردن درباره‌ی چیزی که نمی‌دانید شرم نکنید.

٤- عالمان از اینکه جواب سؤالی را ندانند و بگویند والله اعلم، شرم نداشته باشند.

۵- صبر جزئی از ایمان است و نسبت آن به سایر اعمال مانند نسبت سر به بدن است [رسول خدا Õ فرمود] «**لا ایمان لـمن لا صبر له**». «کسی که صبر ندارد ایمان [کامل] ندارد».

همراه با علی ابن ابی طالب

سفارش علی به کمیل بن زیاد: ای کمیل**!** قلب آدمی چون ظرف است بهترین آن دلی است که بیشتر آگاه است. آنچه را که می‌گویم به خاطر بسپار: مردم سه نوعند: گروهی دانشمندان ربانی و جمعی فراگیران و جوینده‌ی راه رستگاری و عده‌ای مردمانی پست و احمق‌اند که دنباله‌رو هر قارقار کننده‌ای هستند، و با هر بادی همسو می‌شوند و

از نور علم بهره‌ای نمی‌گیرند و به پایگاه و رکنی محکم پناه نمی‌برند. [بدان که] علم از ثروت بهتر است زیرا علم تو را حفظ می‌کند و تو مال را. علم بر اثر کار رشد می‌کند و ازدیاد می‌یابد اما مال با خرج و مخارج نقصان می‌یابد، و محبت عالمان، دینی است که ادا می‌گردد، با علم است که عالم در این دنیا فضیلت عبادت و بندگی خدا را کسب می‌کند و بعد از مرگ از او به نیکی یاد می‌کنند، اما آثار و مزیت ثروت و مال با زوال آن از بین می‌رود، و جمع کنندگان مال در عین حال که زنده‌اند، مرده‌اند، در حالی که دانشمندان تا جهان باقی است نامشان جاودان است، جسمشان موجود نیست اما یادشان در دلها باقی است، زمین هیچ گاه از عالمی که در راه خدا با دلیل اقدام کند خالی نخواهد ماند تا نشانه‌ها و آیات روشن الهی باقی بماند، این نوع عالمان از نظر تعداد قلیل‌اند اما از نظر منزلت الهی عظیم و رفیع‌اند، خداوند با آنان از حجج و آیات خود دفاع می‌کند تا اینکه آن را به امثال خود می‌سپارند و در نهاد کسانی چون خود نشو و نما می‌دهند، به وسیله‌ی آنان است که شناخت حقایق ممکن می‌شود، آنچه که مردمان مرفه از آنان وحشت دارند در نزد آنان سهل و آسان است، و به آنچه که جاهلان از آن بیزاند آنان انس و الفت دارند، و با جسمی که روح آن متعلق به ملا اعلی است زندگی می‌کنند، اینان جانشینان خداوند در زمین‌اند و دعوتگران دین آن حکیم‌اند[1].

دنیا از آن دو کس است: خیر و سعادت در ثروت و فرزندان بسیار نیست بلکه خیر [واقعی] آن است که دانش و بردباریت بسیار گردد، و اینکه به عبادت پروردگارت مباهات کنی، و اگر کار نیکی کردی خدا را ستایش نمائی و اگر گناه و اشتباه کردی از او طلب مغفرت نمائی. [در حقیقت] خیر دنیا از آن دو کس است: یکی آنکه گناه می‌کند و با توبه آن را جبران می‌نماید. و دیگری آن که در انجام کار خیر شتاب می‌کند. هیچ کاری

۱- حلیة الاولیاء: ۷۹/۱.

که با پرهیزگاری انجام گیرد ناچیز نیست، و چگونه بی‌ارزش و ناچیز است آنچه که مورد رضای خداوند است؟[۱]

می‌گویم (مؤلف) مباهات به عبادت به معنی فخر به آن نیست چرا که در این صورت عمل خود را ضایع و تباه می‌کند، بلکه مباهات در اینجا به این معنی است که مؤمن از عبادتش سرافراز و سربلند باشد؛ نه اینکه از آن شرمنده و خجل، آن گونه که برخی از کم ایمانان در جمع ملحدان و فاسقان دچار آن می‌گردند.

کاری که خداوند نپذیرد بی‌فایده است: بکوشید که خداوند اعمالتان را بپذیرد زیرا کاری که مورد رضای او باشد هیچ گاه اندک و ناچیز نیست، و چگونه ناچیز است آنچه که مقبول خداوند است؟

فقیه و عالم دین کیست؟ بدانیم عالم واقعی دین کسی است که مردم را از رحمت الهی مأیوس نمی‌کند و از عذاب او نیز فارغ و آسوده نمی‌گرداند و اجازه نمی‌دهد که مرتکب معاصی شوند، و خود از قرآن رویگردان نمی‌شود و آن را به دیگران نمی‌سپارد، [آگاه باشید] عبادت بدون علم بی‌فایده است و علم بدون فهم و درک بی‌ارزش، و تلاوت قرآن، بودن تدبیر و اندیشه بی‌ثمر است[۲].

هوس و آرزوی دور و دراز: آنچه که بیش از همه برای شما از آن بیم دارم پیروی از هوی و هوس و داشتن آرزوی دور و دراز است. اما پیروی از هوی و هوس، شما را از حق باز می‌دارد و آرزوی دور و دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد. بدانید که دنیا در حال گذر است و به شما پشت می‌نماید و آخرت رو به سوی شما در حرکت است، و هر یک از این دو را پیروانی است، [پس مراقب باشید که] از پیروان و دوستداران آخرت

۱- همان مرجع: ۷۵/۱.

۲- حلیة الاولیاء: ۷۷/۱ [تلاوت بی‌اندیشه بی‌ثمر است: یعنی آن فایده و ارزش حقیقی که شایسته‌ی قرآن است را ندارد. گوئی نماز بدون ... است. مترجم].

باشید و شیفته‌ی دنیا نباشید، دنیا سرای عمل است نه حسابرسی، و آخرت سرای حسابرسی است نه عمل[۱].

اقسام صبر: صبر را چهار قسم است:

۱- شوق و اشتیاق.

۲- شفقت و دلسوزی.

۳- زهد و پارسایی.

٤- انتظار.

پس هر که مشتاق بهشت است شهوات را به فراموشی می‌سپارد و هر که از عذاب دوزخ بیمناک است از امور حرام دوری می‌جوید، و هر که در دنیا پارسا است مصائب در نزد او کوچک است و آسان، و هر که چشم براه مرگ باشد در انجام امور خیر شتاب می‌ورزد[۲].

اقسام جهاد: جهاد چهار قسم است: ۱- امر به معروف ۲- نهی از منکر ۳- صداقت در جنگ ٤- دشمنی با فاسق.

هر که امر به معروف کند از مؤمن حمایت کرده است و هر که نهی از منکر نماید دماغ منافق را به خاک مالیده است، و هر که در میدان جنگ صادق باشد دین خود را ادا کرده و دین خویش را حفظ نموده است. و هر که از فاسق بیزار باشد برای رضای خدا خشمگین شده و هر که برای رضای خدا خشمگین شود خداوند مدافع و حامی اوست[۳].

از دروغ بپرهیزید و خود را اندرز دهید: بخشی از خطبه‌ی علی: آن کس که بیش از همه خود را نصیحت می‌کند از همه بیشتر از پروردگار اطاعت می‌کند. و آن که بیش از همه از خود غافل می‌شود، بیش از همه از پروردگار نافرمانی می‌کند. زیانکار کسی است

۱- حلية الاولياء: ۷٦/۱.

۲- مرجع سابق: ۷٤/۱.

۳- مرجع سابق.

که خود را مغبون ساخت و خوشبخت کسی است که دینش سالم ماند. سعادتمند آن است که از دیگران عبرت گیرد و سیاه‌بخت آن است که غرور و هوا و هوس او را فریب دهد. آگاه باشید کمترین ریا، شرکت است، و همنشینی با هواپرستان، ایمان را به فراموشی می‌سپارد و شیطان را حاضر می‌نماید. از دروغ بپرهیزید زیرا که دروغ زایل کننده‌ی ایمان است. راستگو رستگار است و شریف و با منزلت، و دروغگو بر لبه‌ی پرتگاه است و خوار و ذلیل. به همدیگر حسادت نورزید چرا که حسد ایمان را تباه می‌کند همانگونه که آتش هیزم را فنا می‌سازد، و با یکدیگر دشمنی نورزید چرا که دشمنی دین را تباه می‌سازد.

دعای حضرت علی:

«**اللهم اغفرلی ما انت اعلم به منی**».

«خداوندا گناهانم را که تو از من به آن آگاهتری بیامرز».

«**فان عدت فعد علی بالـمغفرة**».

«پس اگر بسوی تو بازگشتم و توبه کردم تو نیز با بخشش خود توبه مرا بپذیر».

«**اللهم اغفرلی ما رایت من نفسی ولم تجد له وفاء عندی**».

«پروردگارا در انجام آنچه که با خود عهد بستم و به آن وفا نکردم مرا بیامرز».

«**اللهم اغفرلي ما تقربت به اليك بلسانی ثم خالفه قلبی**».

«خداوندا در آنچه که با زبان به تو تقرب جستم. قلباً با آن مخالفت کردم مرا ببخش».

«**اللهم اغفرلي رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ وسهوات الجنان وهفوات اللسان**».

«پروردگارا ایماء و اشاره‌های چشم و لغزش‌های کلام و غفلت‌های دل و لغزش‌های زبان مرا بیامرز و ببخش».

مناجات حضرت علی :

ای کسی که به آنکه بندگانت به او رحم نمی‌کنند رحم می‌نمائی، و ای کسی که آنکه را که هیچ کس نمی‌پذیرد تو می‌پذیری، و ای کسی که دست هیچ نیازمندی را که به سویت دراز شده است کوچک نمی‌شماری، و ای کسی که درخواست‌کنندگانی را که اصرار و پافشاری می‌کنند از درگاه خود طرد نمی‌نمائی، ای کسی که هر کار کمی را تمجید می‌نمایی و به آن پاداش بسیار می‌دهی، و ای کسی که به آن که به تو نزدیک می‌شود نزدیک می‌گردی، و ای کسی که دورشدگان از خود را بسوی خویش دعوت می‌نمائی، ای کسی که نعمت را زایل نمی‌سازی و در رساندن بلا شتاب نمی‌ورزی، و ای کسی که کار نیک را بزرگ می‌داری و آن را فزونی می‌بخشی، و از گناهان در می‌گذری و از آنها چشم پوشی می‌نمائی، نیازهایم را در محضر کرم تو بیان می‌کنم و با توجه به فیض و بخشش تو هر قدر که بتوانم از تو درخواست می‌کنم، آنان که به درگاهی غیر از درگاه تو روی آوردند؛ مسلماً زیان دیدند، و برای هر که جز تو گردن خم کردند ضرر کردند، و کسی که به غیر از کرم و فضل تو توسل کرد کارش بی‌حاصل و بی‌ثمر گشت، و اینک ای پروردگارا! بگیر دست مرا که به دیدار تو امیدوارم، پس ندایم را بشنو و جایگاه مرا نزد خود گرامی‌دار.

ریختن خون ناحق: [بخشی از فرمان حضرت علی ؓ به یکی از فرمانداران خود] از ریختن خون ناحق بپرهیز چرا که هیچ چیز به اندازه‌ی آن موجب تیره بختی و از بین بردن نعمت و انقطاع عمر و ایجاد مسئولیت نیست، خداوند روز قیامت ابتدا درباره‌ی خون‌هائی که به ناحق ریخته شده قضاوت و داوری می‌نماید، مبادا که قدرت خود را با ریختن خون بی‌گناهان تقویت نمائی، چون این ار قدرت و حکومت تو را تضعیف خواهد کرد و بلکه آن را از بین می‌برد و به دیگری منتقل می‌کند.

پس در نزد خداوند، و من [به عنوان مافوق] نسبت به قتل عمد هیچ عذری نخواهی داشت، زیرا حکم آن قصاص است، چنانچه اشتباه کردی و در زدن تازیانه و شمشیر و یا ضربه‌ی دست به کسی زیاده‌روی کردی باید در برابر آن عقوبت شوی، همانا مشتی و

ضربه‌ای برتر از آن [ممکن است] موجب قتل شود، پس مبادا نخوت قدرت و حکومت، تو را وادار کند که از ادای حق اولیاء مقتول خودداری نمائی.

و فرمود: هیچ چیز بیش از ریختن خون ناحق موجب ظهور بلاء و سختی و از بین رفتن نعمت و خوشی و انتقال دولت‌ها و سقوط آنها نمی‌شود، شاید گمان تو این باشد که با آن قدرت خود را بیشتر می‌کنی اما در واقع اینگونه نیست که می‌پنداری، بلکه آن ظلم، حکومت را سست و تضعیف می‌نماید و بلکه کاملاً آن را نابود می‌سازد.

رثای حضرت علی در وفات حضرت ابوبکر

ابوبکر باقلانی گوید: چون ابوبکر در گذشت همانند روزی که رسول خدا Õ رحلت فرمود، مدینه از صدای شیون و زاری به خود لرزید، و علی در حالی که گریه می‌کرد و «انا لله و انا الیه راجعون» ورد زبان داشت به سوی خانه‌ی ابوبکر آمد، تا اینکه به جلوی در خانه رسید و در رثای ابوبکر چنین سخن آغاز کرد:

«**رحمك الله ابابكر**».

«درود خدا بر تو باد ای ابوبکر».

«**كنت الف رسول الله** Õ ».

«تو یار و همدم رسول خدا Õ »؛

«**وانسه وثقتة وموضع سره**».

«دوست و رازدار و امین او بودی».

«**كنت اول القوم اسلاماً**».

«تو اولین کسی بودی که اسلام آوردی»؛

«**واخلصهم ايماناً**».

«و ایمانت از همه خالص‌تر».

«**واشدهم يقيناً**».

«و یقینت از همه بیشتر».

«**واخوفهم لله**».

«و بیش از همه خوف خدا داشتی».

«**واعظمهم غناء في دين الله**».

«و تو سودمندترین مردم برای اسلام».

«**واحوطهم على رسول الله Õ** ».

«و از همه بیشتر مراقب رسول خدا Õ بودی».

«**واثبتهم على الاسلام**».

«تو پایدارتر از همه در دین خدا بودی».

«**وايمنهم على اصحابه**».

«و سودمندترین مردم برای یاران پیامبر Õ ».

«**واحسنهم صحبه**».

«و خوش صحبت‌ترین مردم بودی».

«**واكثرهم مناقب**».

«فضائلت بیش از همه».

«**وافضلهم سوابق**».

«سوابقت برتر از همه».

«**وارفعهم درجه**».

«و مقامت از همه والاتر».

«**واقربهم وسيله**».

«و اعمال نیکت از هم بیشتر».

«**واشبههم برسول الله Õ** ».

«تو شبیه‌تر از همه بودی به رسول خدا Õ ».

«**سننا وهديا ورحمه وفضلا**».

«در رحمت و فضیلت و سیره و راه».

«واشرفهم منزله واکرمهم علیه واوثقهم عنده».

«و در نزد حضرت Õ مقامت از همه رفیع‌تر و از همگان عزیزتر و قابل اعتمادتر بودی».

«فجزاك الله عن الاسلام وعن رسوله خيرا».

«بهترین پاداش را خداوند از جانب دین و رسولش به تو ارزانی داد».

«کنت للدين يعسوبا».

«تو پیشوا و سردار دین بودی».

«اولا حين نفر عنه الناس».

«چه آنگاه که مردم از آن دوری کردند».

«وآخرا حين قفلوا».

«و چه آنگاه که بدان رجوع کردند».

«و کنت للمؤمنين ابا رحيما».

«تو برای مؤمنان پدری مهربان بودی».

«اذ صاروا عليك عيالا».

«چون پذیرفتی سرپرستی آنان».

«فحملت اثقال ما ضعفوا عنه».

«شدی عهده‌دار آنچه از آن ناتوان گشتند».

«ورعيت ما اهملوا».

«و مواظبت کردی آنچه را که در آن سستی کردند».

«وحفظت ما اضاعوا».

«و پاس داشتی آنچه را که از دست دادند».

«وشمرت اذ خنعوا».

«چون بدی کردند همت نمودی «و مانع شدی»».

«وعلوت اذ هلعوا».

«و چون ترسیدند غالب و سرآمد شدی».

«وصبرت اذ جزعوا».

«و آنگاه که بی‌تابی نمودند شکیبایی کردی».

«وادرکت اوتار ما طلبوا».

«و ریشه‌ی خواسته‌های آنان را خوب فهمیدی».

«وراجعوا رشدهم برايك فضفروا».

«به یاری تو نیک تدبیر کردند و پیروز شدند».

«ونالوا بك ما لم يحتسبوا».

«و آنچه را که گمان نداشتند بدست آوردند».

«وكنت كما قال رسول الله Õ ».

«تو آنی که رسول خدا Õ در حق تو فرمود».

«امن الناس عليه في صحبتك وذات يدك».

«ذی حق‌ترین مردم بر من چه از نظر رفاقت و چه از نظر مال ابوبکر است».

«وكنت كما قال: ضعيفا في بدنك».

«همانگونه که حضرت Õ فرمود».

«قويا في امر الله».

«از نظر جسمی ضعیف بودی و در امتثال امر خداوند قوی».

«متواضعاً في نفسك».

«خود را کمترین مردم می‌دانستی».

«عظيما عند الله».

«در حالی که در نزد خداوند بزرگ بودی».

«جليلاً في اعين الناس».

«و در چشم مردم محترم».

«كبيرا في انفسهم».

«و در نزد آنان بزرگوار بودی».

«شانك الحق والصدق والرفق».

«کار تو حق و راستی و مهربانی».

«وقولك حكم وحتم».

«سخنت فرمانی قطعی».

«وامرك حلم وحزم».

«و دستورت بردباری و دور اندیشی».

«ورايك علم وعزم».

«و رایت عین دانش و پایداری».

«فابلغت وقد نهج السبيل».

«پس جهد بسیار کردی تا راه دین طی شد».

«وسهل العسير».

«و دشواری‌ها آسان شد».

«واطفات النيران».

«و آتش فتنه‌ها را خاموش کردی».

«واعتدل بك الدين».

«و به یاری تو کار دین راست شد».

«وقوی الايمان».

«و ایمان مردم قوی گردید».

«وظهر امر الله ولو كره الكافرون».

«و امر خدا بر خلاف میل کافران آشکار گردید».

«**واتعبت من بعدك اتعابا شديداً**».

«ا مرگ خود دیگران را سخت آزرده کردی».

«**وفزت بالخير فوزا عظيما**».

«و خود به خیر و رستگاری بزرگ دست یافتی».

«**فجللت عن البكاء**».

«پس برتر از آنی که برایت گریست».

«**وعظمت رزيتك في السماء**».

«غم مرگت در آسمان‌ها بس بزرگ است».

«**وهدت مصيبتك الايام**».

«این مصیبت راهنمای روزگار استر».

«**فانا لله وانا اليه راجعون**».

«ما از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم».

«**رضينا عن الله قضاءه**».

«پس راضی شدیم به مشیتش».

«**وسلمنا له امره**».

«و کار او را به خود او واگذاشتیم».

«**فوالله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله Õ بمثلك ابدا**».

«به خدا سوگند هرگز مسلمانان بعد از پیامبر Õ دچار مصیبتی چون غم از دست دادن تو نمی‌شوند».

«**فالحقك الله بنبيه**».

«خداوند تو را به پیامبرش ملحق گرداند».

«**ولا اضلنا بعدك**».

«و بعد از تو ما را گمراه نسازد».

باقلانی گوید: مردم سکوت کردند تا سخن حضرت علی به پایان رسید سپس همه با صدای بلند گریستند.

پایان